

عياران، کيها وازکجا بودند؟

مرام و مقصد شان چي بود؟

(قسمت ۳)

مشاهير عياران و قيامهاي پراکنده آنان :

در قرن سوم هجری علاوه بر یعقوب لیث و برادرانش، که از عیاری به پادشاهی رسیدند، کثیر بن رقاد (ماهای یعقوب) و ازهر (از بنی اعمام یعقوب لیث) و حامد سر بادک و عزیز بن عبدالله و عشان و صالح (هر دو پسران نصر بستی) و احمد قولی از بولان بست، و بلال بن ازهر و یوسف بن یعقوب و محمد بن خلف بن لیث و غیره بودند. در قرن چهارم هجری که دولت صفاری عملاً سقوط کرده بود، عیاران سیستان باز هم وفاداری خود را نسبت به اولاد و احفاد این خاندان عیار منش سیستانی ابراز میداشتند. چنانکه در سالهای (۲۹۹-۳۰۰- هجری) یکی از موالی محمد بن عمرو لیث که محمد بن هرمز مشهور به مولی سندلی بود، در رأس عیاران سیستان قرار داشت. این سرهنگ عیاران توانست با استفاده از نام و محبوبیت خاندان صفاری، حکومت سیستان را برای خود کمائی کند. بدین معنی که ابتدا یکی از کودکان ده ساله بقیه السیف آل صفار، ابوحفص عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو لیث را بعنوان وارث حکومت سیستان برداشت و سپس خودش حکومت را تصاحب کرد، ولی عیاران سیستان که به آل صفار رابطه قدیم و عهدی قویم و استوار داشتند، محمد بن عباس کولکی (یا گورکی) را به قیادت خویش برگزیدند و بفراه رفتند و از آنجا به مخالفت و مبارزه با طرفداران سندلی پرداختند و سرانجام موفق شدند مخالفین عیاران سیستان را قلع و قمع کرده و ابوحفص عمرو صفاری را به تخت سیستان بنشانند (رمضان ۲۹۹ هـ).^۱

دیگر از مشاهیر عیاران سیستان «زنگالود» است، که در حدود (۳۰۰ هـ) هنگامیکه ابوحفص صفاری به حکمدار دربار سامانی حسین بن علی مروزی تسلیم میگردد، بامر احمد بن اسماعیل سامانی به هرات برده می‌شود، این عیار بزرگ نیز با ایشان است، و وقتیکه ابوحفص مذکور بامر پادشاه سامانی به سمرقند فرستاده شد، «زنگالود عیار» در ربیع الاول (۳۰۱ هـ) با عیاران دیگر که همواره مدار هیاهو و نهضت و جنبش بوده اند، و کانون آزادی خواهی را گرم نگاه میداشته اند، کشته می‌شود.^۲

دیگر از سرداران عیاران «احمد نیا» (نواسه عمرو لیث) نامداشت که همدران عهد (حدود ۳۰۱ هـ) در فتنه ملیخ نام اوقی (که به در شهر سیستان آمده بود، و روز دوشنبه برخلاف مناسک دین خود را به امارت خطبه کرده بود) با عیاران خویش برخاست، و آن مدعی را بکشت. بعد ازین فضل بن حمید بامیری سیستان رسید، و این شخص با محمد بن حمدویه «که بخواش عاصی شده بود، و دست فراغله و مال سلطانی دراز کرده بود در آویخت، و او را و یاران او را که عیاران بودند پراگندند و اسیر کردند و بکرمان فرستادند، حدود (۳۰۲ هـ).^۳ دیگر از وقایعی که بدست عیاران سیستان صورت گرفته، حرب ایشان با کثیر بن احمد حکمدار آنجا است که بسال (۳۰۶ هـ) اتفاق افتاد. درین نبرد عظیم سر غوغا و سرهنگ عیاران بویعقوب (کورکتر) نامداشت، و وی حکم کرده بود به کشتن کثیر و همدران حال این حکم عملی شد.^۴

در محرم (۳۱۱ هـ) امیر بوجعفر به سالاری عیاران و امیری سیستان متمکن گردید و این شخص در مقابل عزیز بن عبدالله موفق برآمد. مؤلف تاریخ سیستان میگوید: «عزیز بهزیمت رفته بود، باز آمد، چون بدر شهر آمد، عیاران بانگ امیر بوجعفر کردند و گفتند هرگز بر ما هیچ کسی سالار نگرده، مگر او (ابو جعفر)، عزیز چون کار شهر متغیر دید و دلهای مردمان و عیاران از خویشتن نفور، و هیچکس نزدیک او نشد. و محبت امیر جعفر اندر دل

۱ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۲

۲ - تاریخ سیستان، ص ۳۰۱

۳ - تاریخ سیستان، ص ۳۰۳

۴ - تاریخ سیستان، ص ۳۰۸

مردمان جایگیر دید، متحیر ماند، بیرون شد از شهر، و عیاران بانک بو جعفر همی کردند.^۵ همچنین در قرن چهارم هجری، طاهر بن امیرخلف (پادشاه سیستان) و با سعید بن حسین (که بر ضد امیر خلف پس از مرگ طاهر بن خلف، شورش براه انداخت- ۳۹۳ هـ)^۶. و طاهر بن زینب (امیر عیاران) و بولیت پسر بو جعفر بن سهل زرنجی و بوبکر بن عبدالله (نیزه دختری امیر خلف بانو) و ابوالحسن حاجب، و بوعلی ابوالحسن قابجی و امیر احمد ابوالحسن گاشنی و ابوالحسن کهتر از جمله سرکردگان عیاران بودند.^۷ در نیمه اول قرن پنجم هجری بولیت بن ابوالقصر بن ملک و طاهر بو محمد و احمد بن طاهر و اسحاق کاژ بن و شنگیان که دو هزار مرد عیار همواره زیر فرمان داشتند^۸ نام آورتراند.

دولت غزنوی از قحط سال ۴۰۰ هجری در سیستان و به تعقیب آن و بآء خانمان برانداز از ۴۰۱ هجری در آن سرزمین سعی و تلاش فراوان کرد تا گروه عیاران سیستان را قلع و قمع کند ولی بکلی موفق نشد. طی سال‌های ۴۰۱ - ۴۱۸ هجری خواجه بو منصور خوافی عامل سیستان خود را با مخالفت شدید عیاران سیستان تحت رهبری بولیت بن ابوالقصر و احمد بن طاهر و اسحاق کاژ روبرو میدید و بنابر آن هرچه از ایشان دستگیر می کرد میکشت: «اما بروزگار وی، مردم بسیار عاصی شد چون بولیت ابوالقصر ملک و طاهر بو محمد و احمد طاهر (عریف) و با ایشان همیشه بسیار مردم بود و عصیان آورده بودند و این هر دو کشته شدند و همیشه هزار مرد اندر سیستان بروزگار وی عاصی بودند و او همی گرفت و همی کشت.»^۹

در سال ۴۱۸ هجری امیر حسنک میکال وزیر معروف غزنوی بحیث عامل سیستان تعیین شد و او به مرمت خرابی‌های سیستان کمر همت بست و چنانکه از شعر فرخی سیستانی برمیآید، باین مطلع:

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر منست
وز پی خویشان ز شهر خویشتن دارم خبر
شهر من شهر بزرگست و زمینش نامدار
مردمان شهر من در شیرمردی نامور

مجدداً اوضاع سیستان رو به بهبودی نهاد. ولی مرگ سلطان محمود و رفتن حسنک نیشاپوری وزیر سلطان محمود از سیستان، اوضاع را دوباره درهم و برهم ساخت و در سال ۴۲۱ هجری عزیز فوشنجی با همکاری قاضی ابوسعید جیرفتی که از جانب سلطان مسعود بحیث عامل در سیستان تعیین شده بود، خواست از راه فشار و شکنجه و کشتار، عیاران آزاده سیستان را مطیع و منقاد خود سازد و بنابر گفته تاریخ سیستان: «سرهنگان را بازگرفت و بنازیانه بزد، نقیبان را گردن بزد و دو نیم کرد و کاری بسیاست فرو گرفت و مصادره ها ستد و بسیار از سرهنگان قصبه (زرنج) و مهتران روستاها را (بخصوص پس از مرگ ناصر کاژ رهبر عیاران) باز داشت.»^{۱۰}

کشت و کشتار عیاران و شکنجه دادن زن و فرزندان‌شان و مصادره اموال آنها از جانب عزیز فوشنجی کاری را از پیش نبرد و دردی را دوا نکرد، دولت غزنوی خواست برای خاموش نمودن عیاران سیستان، یکی از شهزادگان صفاری را بر آنها والی مقرر کند تا باشد که آرامشی از آن ناحیه احساس گردد. لهذا در سال ۴۲۷ هـ امیر ابوالفضل نصر یکی از احفاد صفاریان را بحیث عامل بانجا فرستاد. امیر ابوالفضل که یکبار دیگر هم قبلا در سال ۴۲۱ هـ از جانب سلطان محمود بحیث عامل به سیستان تعیین شده و آمده بود ولی مرگ سلطان محمود و جانشین شدن سلطان مسعود بر تخت غزنه او را از وطنش دور کرده بود^{۱۱} اینبار هم از جانب مردم با خوشی استقبال شد ولی حملات ترکان غز به سیستان امنیت کشورش را دوباره خدشه دار ساخت.

لهذا در سال ۴۲۸ هجری او در شهر سیستان (زرنج) طور محصور بسر برد و چون عیاران سیستان ایجاد این آشوب دست داشتند، وی در سال ۴۲۹ هجری به غزین رفت و مجدداً بعنوان عامل سیستان به سیستان بازگشت. این بار جداً به مقابله با عیاران برخاست و پس از یک برخورد خونین، چند تن از سرهنگان و شکنگان و سالاران را دستگیر کرده کشت که در جمله اعدام شدگان، سرهنگ باعمر بالیت و پسرش بو ناصر و شنگیان شامل بودند ولی رهبران بزرگتر مانند، احمد بن طاهر و اسحاق کاژ توانستند فرار کنند.^{۱۲} در سال ۴۳۲ هجری، «احمد طاهر را و منوچهر را و مظفر حصین را (و بو جعفر حمدان درقی و همه اولیا و سرهنگان ایشان را [که دستگیر شده

^۵ - تاریخ سیستان، ص ۳۱۰
^۶ - تاریخ سیستان، ص ۳۵۰
^۷ - تاریخ سیستان، ص ۳۵۱
^۸ - تاریخ سیستان، ص ۲۶۹
^۹ - تاریخ سیستان، ص ۲۳۰
^{۱۰} - تاریخ سیستان، ص ۳۶۳
^{۱۱} - تاریخ سیستان، ص ۲۶۲
^{۱۲} - تاریخ سیستان، ص ۳۶۵

بودند] فرمود امیر شهر را بونصر کولکی را تا بر آویخت (یعنی بردار کرد).^{۱۳} همچنان بومنصور و بو حاتم پسران سکنان جوینی و بو نصری و یوسف یعقوب صابرقمری و بو جعفر صابر پسر وی که از یاران احمد ظاهر بودند در سال ۴۴۲ هجری دستگیر و به امر امیر ابوالفضل نصر ملک نیمروز شقه شدند.^{۱۴} در سال ۴۴۳ هجری عیاران سیستان بسرکردگی و سرهنگی لیث یوزی و بو محمد منصور در دفاع از قلعه طاق سیستان، طغرل کافر نعمت را شکست دادند.^{۱۵}

از سرهنگان نامدار عیاران سیستان یکی هم ابی جعفر احمد بن امیر نصر (برادر زاده امیر ابوالفضل نصر) بود که در حیات پدر، بدروند زندگی گفت و بروایت تاریخ سیستان: «این امیر ابی جعفر احمد پسر امیر با نصر، مردی از گردان عالم که اندرین ارکان دولت هیچ مردی بشجاعت و سخاوت و تواضع و نیکو عهدی وی نبود، با صورت تمام که چنو بخشنده و نان ده، اگر گویی که هرگز به سیستان برنیامده، پس از امیر ظاهر بوعلی...»^{۱۶} و سرهنگ ظاهر بن محمد سجزی از رؤسای عیاران سیستان در قرن پنجم بود.

در عهد سلجوقیان نیز عناصر فراوان از این گروه در سیستان وجود داشتند که عندالضرورت برخی از اشراف را تنبیه مینمودند. و کوشش و تلاش امرای سلجوقی در ریشه‌کن ساختن این گروه از شهرهای خراسان بجای نرسید تا اینکه نوبت چنگیزخان رسید و او خراسان را زیر و زبر کرد. ولی عیاران خراسان در بحبوحه سیل خانمان برانداز چنگیزیان، در جنگ‌های مرغاب و غور و هرات و غیره بارها در اردوی مغول شبا خون میزدند و اغتنام میکردند و بعد از تخریب هرات توسط چنگیزیان، اینان چون فخر آهنگر، رشید برجی، اصیل معدل و غیره، از نواحی قهستان و غور و غرجهستان و مرو، تا چهار سال غله می آوردند و بر گرسنه گان و ناتوانان بخشش مینمودند.^{۱۷}

یکی از عیاران نامدار سیستانی در هرات در اواخر قرن هفتم و ربع اول قرن هشتم هجری (معاصر ملک فخر الدین کرت) شخصی بود بنام «یار احمد» که حدود دو صد نفر عیار در شهر هرات او را فرمان برداری میکردند.

مؤلف روضات الجنات درباره او میگوید: در روزگاریکه شهر هرات از طرف بوجای مغولی بحکم الجایتو محاصره شده بود و جمال الدین محمد سام از شهر بسختی دفاع مینمود و در چندین جنگ هراتیان قوای بوجای مغولی را شکست داده بودند «مقارن این حال شخصی بود در هرات سجستانی الاصل و درغایت جرأت و جلاوت، پهلوان «یار احمد» نام. در کشتی‌گیری، و تیراندازی بحدی که بزور بازوی توانا دست در شاخ فیل کردی و بنوک پیکان جان ستان در شب تار، خال از رخ زنگی بربودی... و بسبب دلاوری و هنرمندی پیش ملک فخرالدین راه قرب یافته بود. و در معظمت امور و مهمات شروع کردی. و بحسن تدبیر بنوعی که پسندیده خاطر ملک بودی بپرداختی. و قریب دو بیست تن از عیاران و مبارزان هرات تابع و منقاد او بودند.» او به نیت سرنگون ساختن جمال‌الدین محمد سام برخاست ولی در اثر سعایت دوست ناجوانمردش (تیرگر) دستگیر و بقتل رسانده شد.^{۱۸}

بنا بگفته مؤلف احياء الملوك در قرن دهم و یازدهم هجری گروه ها و اقشار زیر در سیستان وجود داشتند: شاهان، امیران، میرزایان، میران، یاران (ظ: عیاران)، منشیان، نقیبان، شبگردان (ظ: عیاران) خواجه‌گان، پاداران، کلانتران، شعبده بازان، حقه‌بازان، تیغ‌بازان، طاس‌بازان، کشتی‌گیران، پهلوانان، شاهنامه خوانان، منجمان، هنرمندان (خوشنویسان، موسیقی‌نوازان، شاعران)، تیرگران، شیخان، سرخیلان، رئیسان، سادات، لولیان، معرکه آریان و از همه نامدارتر ملک‌ها و ملک‌الموک‌ها (فیودلان بزرگ).^{۱۹}

بقیایای گروه عیاران با تمام بیرحمی های مغول و خشم مرگزای امیر تیمور در برخورد با آنها، بشکل دیگر و کوچکتری در افغانستان و ایران و ماوراءالنهر بزنگی خود ادامه دادند. درکابل ایشان را بنام «کاکه» و درقندهار «بنه خوان» «جوان خوب» و درهرات «یار» و در ولایات شمال بگفته غبار آنها را «الوقته» میگویند.^{۲۰} لباس و اطوار و کردارشان از مردم عادی فرق داشت مگر اکثر محاسن مسلک عیاری را فراموش کرده جزو اوپاش درآمده اند. برای اطلاع از کاکه های کابل و اطوار شان، به کتاب یادداشتهای و برداشتهای از کابل قدیم، نوشته آقای آصف آهنگ رجوع شود.

پایان

^{۱۳} - تاریخ سیستان، ص ۳۶۶

^{۱۴} - تاریخ سیستان، ص ۳۷۰

^{۱۵} - تاریخ سیستان، ص ۳۷۲

^{۱۶} - تاریخ سیستان، ص ۳۷۰

^{۱۷} - افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۸۹

^{۱۸} - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، چاپ کاظم امام، بخش ۲، ص ۷۹-۷۸، ۶۸-۶۴

^{۱۹} - ملک شاه حسین کیانی، احياء الملوك در تاریخ سیستان، ص ۵۹۵

^{۲۰} - افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹۰، افغانستان بعد از اسلام، ص ۶۱۱